

مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱۲، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۹

(از ص ۲۲۵ تا ص ۲۴۵)



[10.22059/jars.2020.201804-142557](https://doi.org/10.22059/jars.2020.201804-142557)

Print ISSN: 2676-4288- Online ISSN: 2251-9297

<https://jars.ut.ac.ir>

Cultural Developments in the East of Fars During the Fourth and Third Millennium BC

Majid Mansouri

PhD Graduate of Archaeology, University of Tehran

Received: 21 April, 2018; Accepted: 21 September, 2020

Abstract

The first archaeological work in east of Fars, conducted by Sir A. Stein in 1934. However, an intensive survey, directed by De Miroschedji, was carried out in this region in 1971-72. Unfortunately, the materials of this survey were not studied in detail. So, the prehistoric cultures of the Fasa and Darab valleys remained unclear. To comprehend the prehistoric cultural developments of the east of Fars, the Miroscedji's survey collections were studied first and completed with a stratigraphical excavation at Tappeh Vakilabad. The combination of the results of the survey and excavation provided an appropriate framework for the prehistoric cultures. These results affirmed that the prehistoric cultures of the east of Fars were entirely indigenous after the Bakun period to the beginning of the Kaftari era. The pottery styles of this era (Bakun-Kaftari), are introduced as Vakilabad, Zahak, Jouzjan, Roudbal, and Galyan. Furthermore, the settlement pattern analysis shows a reduction in the number of settlements in the Vakilabad period and more intensely in the second half of the fourth and first half of the third millennium BC. This pattern may indicate a shift in the subsistence economy of the large part of the society from agriculture to animal husbandry. The fourth and third millennium BC settlement patterns of the east of Fars are almost similar to KRB. However, in the second half of the fourth and first half of the third millennium BC, the KRB reached a complicated political and social developments, but the east of Fars became a peripheral region with the limited settled population.

Keywords: East of Fars, Fasa and Darab, Prehistoric of Fars, Fourth and Third millennium BC, Cultural developments

تحولات فرهنگی شرق فارس در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد*

مجید منصوری*

دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ، دانشگاه تهران
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۳۱

چکیده

در جغرافیای باستان‌شناسی ایران، شرق فارس، دره‌های فسا و داراب را در بر می‌گیرد. مطالعات باستان‌شناسی در این حوزه ابتدا با بررسی‌های گذرا و کاوش‌های شتابان استین در سال ۱۹۳۴ آغاز شد. چند دهه بعد، نخستین بررسی متمرکز در شرق فارس در سال‌های ۱۹۷۱-۷۲ م. به دست می‌روشیجی انجام شد، اما مواد فرهنگی آن هیچ‌گاه بصورت جزئی مطالعه نشد. به همین دلیل، فرهنگ‌های پیش از تاریخ شرق فارس، مبهم و ناشناخته بود. بنابراین، به منظور درک تحولات فرهنگی این حوزه، ابتدا مواد بررسی می‌روشیجی بازبینی و مطالعه شد و سپس برای شناخت فرهنگ‌های هزاره‌های چهارم و سوم پ. م این منطقه، تپه وکیل‌آباد در دشت فسا کاوش گردید. ترکیب نتایج بررسی می‌روشیجی و کاوش مذکور، چارچوب مناسبی از پیش از تاریخ این منطقه ارائه داد. حوزه شرق فارس، پس از دوره بکون تا دوره کفتری، یک روند فرهنگی کمابیش محلی را تجربه می‌کند. سفال‌های محلی این بازه زمانی شامل وکیل‌آباد، ضحاک، جوزجان، رودبال و گلیان است. تحلیل الگوهای استقرار این حوزه بیان‌گر کاهش شمار استقرارها در دوره وکیل‌آباد/لپویی و با شدت بیشتر در نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم پ. م است. این کاهش استقرارها شاید نشان دهنده تحول شیوه معیشت بخش بزرگی از جامعه، از کشاورزی به دام‌پروری بر پایه کوچ‌روی باشد. به نظر می‌رسد الگوهای استقراری پیش از تاریخ شرق فارس همانند حوضه رود کر بوده، اما در دوره بانس، حوضه رود کر در ارتباط با سرزمین پست شوشان به تحولات سیاسی و اجتماعی پیچیده‌ای دست یافت و شرق فارس به منطقه‌ای حاشیه‌ای با جمعیت یکجانشین محدود، تبدیل شد.

واژه‌های کلیدی: شرق فارس، فسا و داراب، پیش از تاریخ فارس، هزاره‌های چهارم و سوم پ. م، تحولات فرهنگی

* این مقاله مستخرج از رساله دکتری آقای مجید منصوری به استاد راهنمایی دکتر کمال الدین نیکنامی می‌باشد.

man.majidd@gmail.com

* رایانامه‌ی نویسنده مسئول:

۱. مقدمه

هزاره چهارم پ. م یک دوره اساسی در تحول اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در غرب آسیا، از جمله ایران بود. این دوره شاهد حضور اولین مراکز شهرنشینی دنیا، ساختارهای مدیریتی سلسه‌مراتبی و نظام نگارش بود (Petrie, 2013: 1) که در نهایت منجر به ظهور حکومت‌های بزرگ و تمدن‌های شکوفا مانند عیلام در هزاره سوم پ. م شد. بستر اولیه این تحولات در ایران، دشت شوشان بود که برهم‌کنش زیادی در طول این دوران با جنوب میان‌رودان و سرزمین‌های بلند، مانند فارس، داشت. مهم‌ترین منطقه فارس که عرصه تحولات هزاره‌های چهارم و سوم پ. م بود، حوضه رود کر است. مدارک باستان‌شناختی به دست آمده از این حوضه بیان‌گر آن است که سرزمین بلند جنوب مرکزی نیز در ارتباط با سرزمین پست شوشان و کمابیش هم‌زمان با آن چنین تحولاتی را تجربه کرده و به یک کانون مهم در دوره آغاز عیلامی و عیلام تبدیل می‌شود. الگوهای استقراری حوضه رود کر نشان می‌دهد که در دوره لپویی شمار استقرارها نسبت به دوره بکون تا حدود زیادی کاهش یافته که سامنر دلیل آن را بحران کشاورزی با شور شدن زمین‌ها می‌داند (Sumner, 1988: 23-41). از نظر او در این دوره یک زندگی کوچ‌روی در منطقه رواج می‌یابد که تا آغاز دوره کفتری ادامه داشته است. به همین دلیل، هم سامنر و هم آلدن یک خاستگاه کوچ‌نشینی برای دوره آغاز عیلامی قائل هستند و معتقدند دامنه جغرافیایی آن با دامنه جغرافیایی تمدن عیلام در دوره‌های سپسین، یکی بوده است (Alden, 2013: 207-30). هر چند الگوهای استقراری و به دنبال آن شیوه معیشت جوامع هزاره‌های چهارم و سوم پ. م فارس تا حدود زیادی تغییر می‌کند، اما با این حال، تمام تحولاتی که در سرزمین‌های پست در جریان بود را تجربه کردند. شاید یکی از دلایل اصلی ورود سرزمین بلند فارس به عرصه این تحولات، تغییر شیوه معیشت بخشی از جامعه به دام‌پروری و به دنبال آن کوچ روی بوده که امکان تعامل بیشتر با سرزمین‌های پست را فراهم می‌آورد.

برخلاف حوضه رود کر که مطالعات دامنه‌داری در آن انجام شده، تا پیش از پژوهش حاضر، مطالعه یکپارچه-ای روی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شرق فارس انجام نشده بود. بنابراین، اطلاعات ما بیشتر محدود به حوضه رود کر و به تازگی ممسنی بود. با این حال، پژوهش کنونی در شرق فارس نشان داد که فرهنگ‌های پیش از تاریخ این حوزه از غنای زیادی برخوردار بوده و تعاملات گسترده‌ای با دیگر دره‌های فارس داشته است. در یک چشم‌انداز کلی، به نظر می‌رسد الگوی استقراری هزاره‌های چهارم و سوم پ. م شرق فارس کمابیش همانند حوضه رود کر بوده، اما فرهنگ‌های آن تا حدودی متفاوت و محلی است. به همین دلیل، در نوشتار حاضر تلاش شده تا تحولات فرهنگی این حوزه و تعاملات آن با حوزه‌های دیگر در هزاره‌های چهارم و سوم پ. م بررسی و تحلیل شود.

۲. فرهنگ‌های هزاره‌های چهارم و سوم پ. م فارس

سامنر نخستین باستان‌شناسی بود که به طبقه‌بندی دقیق فرهنگ‌های پیش از تاریخ فارس پرداخت. او با بررسی خود در حوضه رود کر و بازبینی نتایج کاوش‌ها و بررسی‌های پیشین، یک گاه‌نگاری کلی برای فارس ارائه داد که هم‌چنان مرجع باستان‌شناسان این حوزه است (Sumner, 1972a: 28-161). در طبقه‌بندی سامنر، فرهنگ‌های هزاره‌های چهارم و سوم پ. م در فارس به ترتیب با عنوان‌های محلی لپویی، بانس و کفتری شناخته می‌شود. سفال‌های شاخص این فرهنگ‌ها ابتدا از بررسی‌ها و کاوش‌های حوضه رود کر و بعدها از دره‌های

مختلف فارس شناسایی شد. دورهٔ لپویی پس از دورهٔ بکون در آغاز هزارهٔ چهارم پ. م شروع شده و تا ۳۴۰۰ پ. م ادامه می‌یابد. فرهنگ بانس که بیشتر از کاوش‌های تل ملیان به دست آمده، تاریخی بین ۳۴۰۰ تا ۲۶۰۰ پ. م را در بر می‌گیرد و تاریخ‌های ارائه شده برای دورهٔ کفتری بازهٔ زمانی ۱۶۰۰-۲۲۰۰ پ. م را نشان می‌دهد. پیش از پرداختن به فرهنگ‌های هزاره‌های چهارم و سوم پ. م شرق فارس، ابتدا فرهنگ‌های فارس در این بازهٔ زمانی بطور مختصر بحث و تحلیل می‌شود.

۲-۱. دورهٔ لپویی (۳۹۵۰-۳۴۰۰/۴۰۵۰ پ. م)

سفال‌های شاخص قرمز براق لپویی ابتدا در لایه‌های به هم ریختهٔ بالایی تل بکون الف شناسایی شد. این دوره ابتدا با توجه به محل و لایهٔ شناسایی شده از آن به عنوان بکون AV معرفی شد (Langsdorff and McCown, 1942: 5). با این حال، سامنر با شناسایی مجموعه‌ای از محوطه‌هایی با سفال‌های قرمز بکون AV در نزدیکی روستای لپویی در بخش زرگان/ زرقان، نام «لپویی» را برای این دوره انتخاب کرد (Sumner, 1988: 23-41). سامنر پس از مطالعهٔ سفال‌های این دوره آن را به دو گروه ظریف و معمولی تقسیم کرد: (۱) سفال‌های ظریف، دارای خمیرهٔ یک‌دست قرمز یا نخودی با ذرات آهک است. پخت ظروف معمولاً تا جایی بوده که مغز آن یک‌دست قرمز یا نخودی شود. سطح ظروف بطور کلی صیقلی یا داغ‌دار است (۲) سفال‌های معمولی، دارای خمیرهٔ قرمز، آمیزهٔ شن سیاه و خشن‌تر از سفال‌های ظریف است. مغز این نوع سفال همواره خاکستری بوده و شکل ظروف شبیه سفال‌های ظریف است، فقط با این تفاوت که خمیره‌های دهانه حفره‌ای/ تنگ کمتر معمول بوده و کف‌های با پایهٔ کوتاه بسیار رایج می‌شود. یکی از زیر مجموعه‌های سفال دورهٔ لپویی، سفال آسپاس است که آلدن با گمانه‌زنی در «تل کوره» آن را بخشی از دورهٔ لپویی متأخر قرار داد (Alden, 2003: 187-98). سفال آسپاس، دارای خمیرهٔ نخودی با آمیزهٔ شن و پخت مناسب بوده و شکل ظروف شبیه سفال ظریف لپویی است. این نوع سفال دارای تزیینات منقوش به رنگ قرمز، قهوه‌ای و سیاه بر روی بخش بالایی ظرف است. (Alden, 2003: 187-98; Sumner n.d).

توالی طولانی دوره لپویی در فارس از کاوش تل اسپید، فاز ۳۱ تا ۲۰، شناسایی شده است. تل اسپید و تل نورآباد تنها محوطه‌های با تاریخ‌گذاری مطلق خوب در فارس است. ۱۳ تاریخ رادیوکربن دورهٔ لپویی در تل اسپید، اواخر هزارهٔ پنجم تا اواسط هزارهٔ چهارم پ. م را نشان می‌دهد. آغاز لپویی در تل اسپید دارای تاریخ ۴۰۵۰ تا ۳۸۱۰ پ. م است. به نظر می‌رسد دورهٔ لپویی در اواخر هزارهٔ پنجم، حداقل در ممسنی، آغاز شده است. با این حال، این که دورهٔ لپویی چقدر پیش از ۴۰۰۰ پ. م وجود داشته مشخص نیست، اما این فرهنگ تا ۳۵۰۰ یا ۳۴۰۰ پ. م ادامه داشته است (Petrie et al. 2013: 171-94). تاریخ ارائه شده برای آغاز دورهٔ لپویی در مهرعلی حدود ۳۹۵۰ پ. م و پایان آن حدود ۳۵۰۰ پ. م است (Sardari 2013: 200).

سامنر در یک مقاله‌ای الگوهای استقرار دورهٔ لپویی حوضهٔ رود کر را مورد مطالعه قرار داده و معتقد است نظام استقرار لپویی از روستاهای با متوسط یک هکتار تشکیل شده است. او با مقایسهٔ شمار استقرارهای دورهٔ لپویی (۱۰۸ محوطه) با استقرارهای دورهٔ پیشین، به این نتیجه می‌رسد که یک کاهش جمعیتی در این دوره رخ داده که می‌تواند نتیجهٔ بحران کشاورزی با شور شدن زمین‌ها باشد. او همچنین معتقد است که با آغاز بحران کشاورزی، احتمالاً مردم به زندگی کوچ‌روی و دام‌پروری روی آوردند (Sumner, 1988: 23-41). به هر روی، ۵۰

استقرار جدید در حوضه رود کر شکل می‌گیرد که شاید هم‌چنان بیان‌گر اقتصاد معیشتی مبتنی بر کشاورزی باشد. البته در زمان نگارش مقاله سامنر هیچ محوطه لپویی کاوش نشده بود تا در مورد معیشت اقتصادی و دیگر تحولات فرهنگی این دوره بحث دقیق‌تری صورت گیرد. کاوش‌های دوره لپویی بسیار محدود است؛ بنابراین، بازسازی مدیریت فن‌آوری این دوره بر اساس یافته‌های موجود مشکل به نظر می‌رسد. وجود مهر و اثر مهر در تپه مهرعلی شاید بیان‌گر یک نوع معاملات محلی و یا تجارت منطقه‌ای در دوره لپویی باشد که نیازمند مدیریت اداری بوده است (Sardari, 2013: 204).

۲-۲. دوره بانس (۲۶۰۰/۳۴۰۰-۲۷۰۰ پ. م)

بانس، برگرفته از نام روستایی در دشت بیضا، فرهنگ غالب پیش از تاریخ فارس پس از دوره لپویی است که از حدود ۳۴۰۰ شروع شده و تا ۲۶۰۰/۲۷۰۰ پ. م. ادامه می‌یابد. سفال بانس ابتدا توسط سامنر در بررسی حوضه رود کر (Sumner, 1972a: 142-44) و سپس با کاوش در «تل کوره»، نزدیک روستای بانس، و تل «ملیان» مشخص شد (Alden, 2003: 187-98; Sumner, 1972b: 176-77). در بررسی سامنر ۲۶ محوطه و در بررسی آلدن ۱۴ محوطه از این دوره شناسایی شد (Sumner, 1972a: 42; Alden, 1979: 34-46). بطور کلی، سفال‌های بانس شامل سه گروه عمده است: ۱) ظروف خشن با آمیزه کاه که کاملاً از نظر شکل همگون است (۲) سفال‌هایی با آمیزه شن با گونه‌های ناهمگون (۳) ظروف با پوشش گلی سفید به همراه نقوش قرمز و سیاه.

آلدن ابتدا دوره بانس را به پنج دوره کوتاه‌تر آغازین، قدیم، میانی قدیم، میانی جدید و جدید و سامنر به سه زبردوره قدیم، میانی و جدید تقسیم کرد (Sumner, n.d.). آلدن بعدها زبردوره‌های میانی قدیم و میانی جدید را حذف و از همان سه زبردوره اصلی سامنر استفاده کرد (Alden, 2013: 207-30). سامنر معتقد است کاهش جمعیت یکجانشین که در دوره لپویی آغاز شده بود در دوره بانس قدیم نیز ادامه یافته است. بسیاری از استقرارها در حاشیه دره یا در کنار کوه‌های کوچک که در وسط دشت قرار دارند، شکل گرفته که دسترسی به آب چشمه‌ها را ممکن می‌ساخت (Sumner, 1986: 199-202). آلدن معتقد است که در دوره بانس قدیم استقرارهای دسته‌ای^۱ شکل می‌گیرند. این نوع استقرارها شامل پنج یا شش تپه با ارتفاع کم و جدا از هم است که وسعت آن‌ها بین نیم تا ۴ هکتار است و در یک منطقه ۱×۲ کیلومتر پراکنده‌اند (Alden, 2013: 207-30). در زمان بانس میانی ملیان به یک شهر کوچک تبدیل شد که مرکز اصلی حوضه رود کر بود. نظام استقراری دوره بانس میانی شامل شهر ملیان با جمعیتی حدود ۴۰۰۰ نفر، قریب با ۸۰۰ و ۱۷ روستای دیگر با ۲۰۰۰ نفر بود (Sumner, 1986: 202-06). آلدن اندازه ملیان در دوره بانس میانی را در کوچکترین مقدار ۲۵ هکتار، متوسط ۵۰ و در بالاترین مقدار، ۷۵ هکتار تخمین می‌زند (Alden, 2013: 207-30). اولین حضور فرهنگ (پدیده/ تمدن) آغاز عیلامی در حوضه رود کر، در دوره بانس میانی (برابر با آکروپل ۱۴-۱۶) در ملیان با ۷ مرحله ساختمان در TUV و ABC با مساحت ۲۰۰۰ متر مربع است. اندازه ملیان آشکارا نشان می‌دهد که یک مرکز حاکم با قدرت اقتصادی و سیاسی در دوره بانس میانی (آغاز عیلامی) است و ساکنان آن مقامات اداری و متخصصین نیمه‌وقت بودند که بسیاری از آنها کشاورز یا دام‌پرور نیز بودند (Alden, 2013: 207-30; Sumner, 1986: 202-06). در دوره بانس میانی وسعت کل استقرارها در حوضه رود کر سه برابر شد.

1. Site Clusters

نظام بانس جدید با یک شهر و چندین روستا، مانند بانس میانی است. اندازهٔ ملیان در دورهٔ بانس جدید حدود ۲۸ هکتار تخمین زده شده است. تغییر اساسی در ملیان، ساخت یک دیوار بزرگ به طول تقریباً ۵ کیلومتر در اطراف شهر ملیان است. ساخت دیوار ملیان نشان می‌دهد که شرایط سیاسی تغییر زیادی کرده است. علی‌رغم شواهد اندک کاوش، مقیاس بزرگ دیوار ملیان مستلزم سرمایه‌گذاری بزرگ روی نیروی کار بود که نشان می‌دهد ملیان یک شهر پرجمعیت در بانس جدید بود و همچنان مرکز مدیریتی و تولید در دره بود (Sumner, 1985: 153-9, 1986: 206). به‌طور خلاصه، هم سامنر (1986) و هم آلدن (2013)، جامعهٔ دورهٔ بانس را یک جامعهٔ کوچ‌رو می‌دانند که در فصول بهار به سمت حوضهٔ رود کر می‌آمدند و برای مدتی در اینجا ساکن می‌شدند. هر دوی آن‌ها معتقدند که نظام اجتماعی جامعهٔ این دوره بر اساس نظام قبیله‌ای - نسبی است و اقتصاد معیشتی آن‌ها بر پایهٔ دام‌پروری و کشاورزی بوده است. بنابراین، هم سامنر و هم آلدن یک خاستگاه کوچ‌نشینی برای دوره آغاز عیلامی قائل هستند که دامنهٔ جغرافیایی آن‌ها با دامنهٔ جغرافیایی تمدن عیلام در دوره‌های سپسین، یکی است (Alden, 2013: 230).

۲-۳. دورهٔ کفتری (۲۲۰۰-۱۶۰۰ پ. م، دورهٔ عیلام قدیم)

سفال دورهٔ کفتری نخستین بار توسط لویی وندن‌برگ، با بررسی و کاوش در محوطه‌ای به همین نام در دشت مرودشت، معرفی شد (Vanden Berghe, 1954: 402 - 03). سفال‌های این دوره بعدها از کاوش تل نخودی، بررسی سامنر در حوضهٔ رود کر و کاوش‌های تل ملیان، به‌دست آمد (Goff, 1963: 43-70, 1964: 41-52; Sumner, 1989: 135-50; Nicherson, 1983: 23-65). با توجه به دسته‌بندی سامنر، پنج نوع سفال کفتری را می‌توان تشخیص داد که رایج‌ترین آن‌ها نوع اول و دوم است: (۱) سفال‌های نخودی: این نوع سفال دارای سطح صیقلی، بافت کمابیش خشن، آمیزهٔ کاه و پخت یکنواخت و خوب است. سفال‌های نخودی کفتری هم به صورت ساده و هم به صورت منقوش بوده، اما نوع منقوش آن بیشتر است، (۲) سفال‌های قرمز: سفال‌های نوع قرمز دارای سطح صیقلی، پوشش گلی قرمز غلیظ بر روی بدنهٔ نخودی یا قهوه‌ای و آمیزهٔ شن است. این نوع سفال نیز به دو صورت منقوش و ساده است (Sumner, n.d.)، (۳) سفال دو رنگ: این نوع سفال قرمز با آمیزهٔ شن و اغلب با مغز خاکستری است. نقوش مشکی بر روی یک سطح صیقلی و روی یک باند کرم رنگ بزرگ کشیده شده است. نقش‌مایه‌ها شامل پرنده‌های چاق، باندها و گل سرخ است. این نوع سفال بسیار کمیاب بوده و در حوضهٔ رود کر فقط از سطح سه محوطه شناسایی شده است (Sumner, 1972a: 46-7)، (۴) سفال‌های خاکستری خشن آشپزخانه‌ای: در مجموعه‌های سطحی بسیار کمیاب است، اما در لایه‌های مربوط به دورهٔ بانس، کفتری و قلعه در ملیان، شمار اندکی به‌دست آمده است. این نوع سفال نسبتاً شکننده با پخت کم، دارای خمیرهٔ خاکستری تیره، سیاه یا قهوه‌ای با آمیزهٔ خشن کوارتز است. در برخی مواقع سطح سفال مقداری داغدار شده و شانهٔ ظروف دارای یک ردیف باندهای برجستهٔ کج است (۵) سفال‌های خاکستری داغدار: شمار اندکی از این نوع سفال در لایه‌های مربوط به دورهٔ کفتری ملیان به‌دست آمده است. تنها چند قطعه از سفال خاکستری داغدار در بررسی‌های سطحی شناسایی شده است. تنها شکل شناخته شده، کاسه‌های کوچک با لبه مستقیم یا بیرون برگشته است (Sumner, n.d.).

در حوضهٔ رود کر، ۷۵ محوطهٔ دورهٔ کفتری شناسایی شده که فقط ۱۱ تا از آن‌ها در دروهٔ بانس نیز دارای استقرار بوده است. از نظر سامنر نظام استقرار کفتری چهار رتبه داشته که ملیان با ۱۳۰ هکتار وسعت در

رأس آن قرار داشت. این نظام شامل یک شهر (ملیان)، سه شهرک، هفت روستای بزرگ و بیش از ۶۰ روستای کوچک و پراکنده بود (Sumner, 1989: 135-61, 1990: 87-115). استقرارهای دوره کفتری در فارس از دره‌های ممسنی (Stein, 1936: 31-78; Weeks, et al. 2006: 89-134; Petrie, et al. 2005: 49-83)، فسا (Petrie, et al. 2005: 49-83, 2006: 89-134; Weeks, et al. 2006: 31-78) و در بوشهر از تل پی‌تل یا لیان (Pézard, 1914, After Petrie, 2005: 67) شناسایی شده است. سفال‌های منسوب به کفتری از سواحل شمالی خلیج فارس از جزیره فیلکا در کویت، در سواحل مرکزی در بحرین^۲ و در سواحل جنوبی از امارت متحده عربی نیز به دست آمده است (Carter, 2002: 5-14, 2003: 31-42).

۳. چشم‌انداز طبیعی شرق فارس

همانطور که پیش‌تر بیان شد، شرق فارس، شهرستان‌های امروزی فسا و داراب را در بر می‌گیرد (تصویر ۱). البته شهرستان داراب کمابیش در جنوب شرقی فارس واقع شده، اما با توجه به اینکه از دهه‌های پیش از اصطلاح کلی «شرق فارس» برای این حوزه استفاده شده، در پژوهش حاضر نیز همان اصطلاح به کار برده شده است. شرق فارس با حدود ۱۱/۸۰۳ کیلومتر مربع وسعت، از دره‌های میان‌کوهی زاگرس جنوبی تشکیل شده که بلندترین ارتفاعات آن به بیش از ۳۵۰۰ متر نمی‌رسد. بطور کلی، این حوزه جز مناطق نیمه‌خشک محسوب می‌شود که ریزش‌های جوی سالیانه آن بطور میانگین حدود ۲۵۰ میلی‌متر است. با این حال، چشمه‌های دائمی و فصلی فراوان و همچنین وجود یک رودخانه دائمی در شهرستان داراب، باعث شده تا استقرارهای پیش از تاریخی زیادی در این منطقه شکل بگیرد. اقتصاد معیشتی ساکنان امروزی این منطقه کشاورزی، باغداری و پرورش دام (به‌ویژه بز و گوسفند) است که البته به دلیل خشک‌سالی‌های اخیر بسیاری از زمین‌ها خشک شده و قابلیت کشاورزی خود را از دست داده‌اند. از نظر توپوگرافی، این دو شهرستان بسیار کوهستانی است و فقط چندین دره میان‌کوهی آن از لحاظ کشاورزی حاصل‌خیز است.

۴. پیشینه پژوهش‌های باستان‌شناسی شرق فارس

نخستین نفری که به بررسی گذرا در شرق فارس پرداخت، سر اورل استین بود. او در ادامه بررسی‌های خود در جنوب ایران، در سال ۱۹۳۴ وارد منطقه مذکور شده و پس از بررسی‌های کلی، کاوش‌های شتابانی در چندین محوطه پیش از تاریخی انجام داد (Stein, 1936: 111-225). پس از بررسی و کاوش‌های استین، تا سال ۱۹۶۰ هیچ‌گونه کار پژوهشی دیگری در شرق فارس انجام نشد تا اینکه در نیمه دوم دهه ۱۳۳۰ خورشیدی، فریدون توللی که مدیر وقت موزه پارس بود، در چندین محوطه پیش از تاریخی فسا کاوش کرد (توللی، ۱۳۳۸: ۶۲-۴۸). سفال‌های شاخص شناسایی شده از کاوش توللی در تپه جلیان، بعدها توسط میروشیجی معرفی و تحلیل شد (Miroshedji, 1974: 19-64). اولین بررسی فشرده در شرق فارس، در شهرستان‌های فسا و داراب در سال‌های ۱۹۷۱-۷۲ توسط میروشیجی انجام شد و گزارش مقدماتی آن در یک مقاله کوتاه در اولین مجمع سالانه باستان‌شناسی ایران ارائه گردید (Miroshedji, 1972: 1-13). پس از بررسی مذکور، مواد حاصل از آن به موزه نارنجستان انتقال داده شد، اما مطالعات تکمیلی هیچ‌گاه بر روی آن‌ها صورت نگرفت. این مواد پس از انقلاب نیز دست‌نخورده باقی مانده بود، تا اینکه مجید منصوری در سال ۱۳۹۵ به منظور شناخت توالی گاه‌نگاری منطقه شرق فارس آن‌ها را بازبینی و مطالعه کرد (منصوری، ۱۳۹۷: ۶۴-۶۶). آخرین بررسی فشرده در شرق

فارس، در سال ۱۳۸۹ توسط علی اسدی در شهرستان فسا انجام شد (اسدی، ۱۳۸۹) که محوطه‌های پیش از تاریخ آن در پایان نامه مجید منصوری در سال ۱۳۹۰ مطالعه شد (منصوری ۱۳۹۰).



تصویر ۱. موقعیت شهرستان‌های فسا و داراب بر روی نقشه ایران (محدوده سفید رنگ)

۵. فرهنگ‌های شرق فارس در هزاره‌های چهارم و سوم پ. م

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، نخستین بررسی فشرده در منطقه شرق فارس توسط میروشیچی انجام شد. میروشیچی مواد بررسی خود را به موزه نارنجستان شیراز انتقال داد و آن‌ها را بصورت کلی طبقه‌بندی کرد، اما مطالعات تکمیلی و مقایسه‌ای هیچ‌گاه بر روی آن‌ها انجام نشد. پس از وقفه‌ای که در مطالعات باستان‌شناسی پس از انقلاب رخ داد، این مواد نیز به فراموشی سپرده شدند و هیچ آگاهی از محل نگهداری مواد این بررسی در دست نبود تا اینکه پس از سال‌ها، در سال ۱۳۹۵ محل نگهداری مواد بررسی در موزه نارنجستان شناسایی و در تابستان همان سال توسط مجید منصوری مورد مطالعه قرار گرفت. در بررسی میروشیچی، ۸۹ محوطه پیش از تاریخ شناسایی شده بود که از این تعداد ۵۴ محوطه در فسا و ۳۵ محوطه در داراب قرار دارد. از ۸۹ محوطه پیش از تاریخ، تعداد ۳۳۴۴ قطعه سفال جمع‌آوری شده بود که ۲۴۹۹ قطعه مربوط به محوطه‌های فسا و ۸۴۵ قطعه مربوط به محوطه‌های داراب بود. پس از پایان مطالعه مواد بررسی مذکور، به منظور آگاهی از وضعیت فرهنگ‌های هزاره‌های چهارم و سوم پ. م شرق فارس، تپه وکیل‌آباد در شهرستان فسا برای کاوش انتخاب شد. کاوش در این تپه که در اسفند ماه سال ۱۳۹۵ انجام شد، منجر به شناسایی لایه‌های فرهنگی هزاره چهارم و اواخر هزاره سوم پ. م شد. مطالعه مواد بررسی سال‌های ۷۲-۱۹۷۱ م. و کاوش تپه وکیل‌آباد، چشم‌انداز مناسبی از فرهنگ‌های هزاره چهارم و سوم پ. م منطقه شرق فارس ارائه داد. با توجه به نتایج مطالعات مواد بررسی و کاوش، سفال‌های دوره‌های مذکور به چند گروه طبقه‌بندی شد: سفال‌های آغاز هزاره چهارم تا اوایل نیمه دوم هزاره چهارم به عنوان «وکیل‌آباد»، سفال‌های نیمه دوم هزاره چهارم تا نیمه هزاره سوم پ. م میلاد

به عنوان «ضحاک، جوزجان و رودبال»، سفال‌های اواسط هزاره سوم به عنوان «گلیان» و سفال‌های اواخر هزاره سوم پ. م در شهرستان فسا به عنوان «کفتری» معرفی شده است.

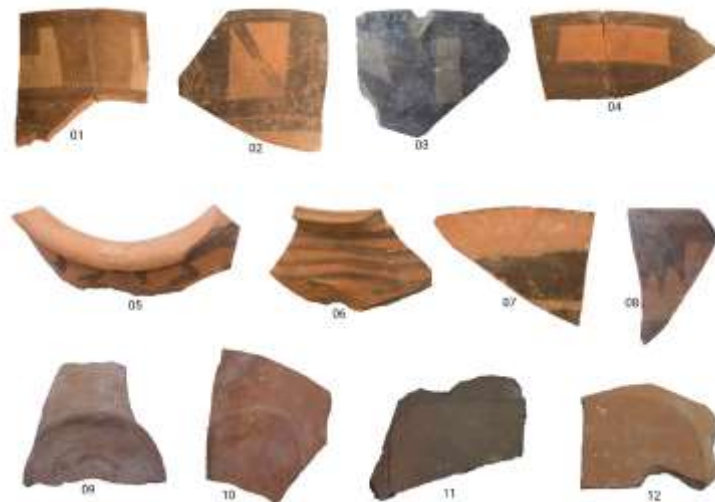
۵-۱. فرهنگ نیمه اول هزاره چهارم پ. م / وکیل آباد

بیشترین شمار استقرارهای پیش از تاریخ شناسایی شده از منطقه شرق فارس، مربوط به دوره بکون/ بکان^۳ با ۷۱ محوطه است. به نظر می‌رسد در این دوره فارس از یکپارچگی فرهنگی ویژه‌ای برخوردار بوده و در تمام مناطق سفال‌های شاخص نخودی با نقوش سیاه رواج داشته است. با این حال، با پایان دوره بکون و آغاز هزاره چهارم پ. م در شرق فارس، نوعی سفال نخودی، قرمز و خاکستری ساده و منقوش تولید می‌شده که هر چند از لحاظ شکل قابل مقایسه با سفال‌های لپویی است، اما دارای بافت و نقوش کاملاً متفاوت است. این نوع سفال که به عنوان «وکیل آباد» معرفی شده از محوطه‌های مختلفی در شرق و جنوب فارس شناسایی شده است. دوره وکیل آباد که فرهنگ نیمه اول هزاره چهارم پ. م شرق فارس را در بر می‌گیرد، هم‌زمان با دوره لپویی در حوضه رود کر است. نام این فرهنگ برگرفته از نام تپه‌ای است که در شمال شهر زاهدشهر فسا واقع شده است. شناخت دقیق سفال‌های این دوره نیازمند کاوش‌های گسترده در این محوطه است، اما با توجه به مطالعه سفال‌های مجموعه بررسی میروشیجی در موزه نارنجستان، مجموعه سفال‌های استین در موزه بریتیش و همچنین کاوش لایه‌نگاری سال ۱۳۹۵ در محوطه مذکور، سفال‌های این دوره را می‌توان به دو گروه کلی قدیم و جدید تقسیم‌بندی کرد: سفال‌های وکیل آباد قدیم از تنوع زیادی برخوردار است که بیشتر از لایه‌های زیرین تپه وکیل آباد شناسایی شده است. قابل ذکر است، کاوش سال ۱۳۹۵ در این محوطه بسیار محدود بوده و تمامی تنوع سفالی که بر روی سطح محوطه مشاهده می‌شود، در بستر لایه‌های فرهنگی شناسایی نشد. بنابراین، احتمال می‌رود کاوش گسترده در آینده بتواند این طبقه‌بندی را تکمیل کند. بطور کلی، سفال‌های وکیل آباد قدیم را می‌توان در چندین گروه طبقه‌بندی کرد (تصویر ۲: ۱) سفال‌های قرمز ساده و منقوش. گونه منقوش در میان سفال‌های کاوش یافت نشد و فقط در بررسی سطحی مشاهده شد (۲) سفال‌های قرمز خشن با آمیزه شن زیاد (۳) سفال‌های قرمز با پوشش گلی رقیق نخودی و منقوش (۴) سفال‌های قرمز با پوشش گلی رقیق قهوه‌ای و منقوش (۵) سفال‌های خاکستری روشن ساده و منقوش (۶) سفال‌های خاکستری روشن و تیره داغ‌دار. سفال‌های خاکستری تیره گاهی دارای نقش است. نقوش ایجاد شده بر روی سفال‌های این دوره بصورت هندسی بسیار ساده و به رنگ مشکی و قهوه‌ای تیره است. نقوش بیشتر شامل خطوط جفت عمودی، افقی و گاهی همراه با خطوط مواج است. نقوش بیشتر در زیر لبه ایجاد شده و گاهی خطوط بر روی شانه ظرف نیز کشیده شده است که یک فضای چهارگوش (مربع) با خطوط جفت را تشکیل می‌دهد. در برخی از موارد دو خط موازی افقی در زیر لبه کشیده شده و با فاصله چند سانتیمتری دو خط موازی دیگر نقش شده و میان آن‌ها چندین خط موازی راست و مواج عمودی کشیده شده است. در این مرحله نقوش به ندرت در درون ظرف ایجاد شده است. شکل ظروف بیشتر شامل کاسه‌های زنگ شکل، خمره‌های دهانه بسته و کاسه‌های گود است.



تصویر ۲. انواع سفال‌های وکیل‌آباد قدیم

سفال‌های وکیل‌آباد جدید بصورت دو رنگ و از نوع قرمز روشن و تیره با نقوش مشکی و قهوه‌ای تیره است (تصویر ۳). این نوع سفال بیشتر از لایه‌های میانی کاوش تپه وکیل‌آباد به دست آمد. قابل ذکر است گونه‌های وکیل‌آباد قدیم در کنار سفال‌های وکیل‌آباد جدید با درصد فراوانی کمتری تولید می‌شده‌اند. مهم‌ترین این گونه‌ها، سفال‌های خاکستری داغ‌دار است که در میان سفال‌های وکیل‌آباد جدید هم دیده می‌شود. به نظر می‌رسد، سفال خاکستری داغ‌دار از دوره وکیل‌آباد قدیم تا جدید به وفور تولید می‌شده است. تنها گونه‌ای که تولید آن در دوره وکیل‌آباد جدید متوقف می‌شود، سفال‌های قرمز خشن با آمیزه‌شن زیاد است. سفال‌های قرمز ساده نیز از قدیم‌ترین لایه‌های وکیل‌آباد تا لایه‌های جدید تولید می‌شده است. به نظر می‌رسد هم‌زمان با تحول نقوش سفال در وکیل‌آباد جدید، فرم‌های جدیدی از ظروف هم تولید می‌شده است. فرم‌ها در این دوره بیشتر شامل ظروف دهانه باز با عمق کم، خمیره‌های بدون گردن با لبه به بیرون برگشته، ظروف تقریباً مسطیلی شکل و کاسه‌های دهانه باز گود است. از گونه‌های رایج در این دوره «ظروف بزرگ با عمق کم/ سینی‌های وکیل‌آبادی» است که قطر دهانه آن‌ها بین ۲۰ تا ۶۰ سانتی‌متر است. با توجه به باز بودن دهانه این نوع ظروف که امکان ایجاد نقش در درون آن‌ها را فراهم می‌کرده، درون بیشتر آن‌ها مانند بیرون منقوش است. بیشتر نقوش پرکار وکیل‌آباد بر روی سینی‌ها و کاسه‌ها ایجاد شده است. نقوش ایجاد شده بر روی خمیره‌ها، در زیر لبه و بر روی شانه و بصورت خطوط موازی ساده و موج است. نقوش در دوره وکیل‌آباد جدید نسبت به وکیل‌آباد قدیم پرکارتر و بسیار شلوغ‌تر است. در کل، نقوش از نظم خاصی پیروی نمی‌کند و از نوع هندسی و بیشتر شامل باندهای پهن مشکی است. از نقش‌مایه‌های دیگر می‌توان به نقوش دندانی شکل آویزان از لبه، نقوش لکه‌ای بر روی لبه و نقوش اره - مانند (به‌ویژه در درون ظرف) اشاره کرد.



تصویر ۳. انواع سفال‌های وکیل‌آباد جدید

۵-۲. فرهنگ‌های نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم / ضحاک، جوزجان و رودبال به نظر می‌رسد پس از دوره بکون، ارتباط منطقه شرق فارس با حوضه رود کر محدود شده و در نهایت به ظهور فرهنگ‌های محلی منجر می‌شود. هر چند سفال‌های وکیل‌آباد از لحاظ فرم شبیه سفال‌های لیبویی در حوضه رود کر است، اما نوع تزیین به کار گرفته شده کاملاً محلی است. تا دوره وکیل‌آباد، فرهنگ‌های منطقه شرق فارس تا حدود زیادی قابل تمیز است، اما پس از این دوره وضعیت فرهنگی این حوزه تا حدودی نامشخص است. از آنجایی که تا کنون هیچ محوطه‌ای از این دوران در منطقه شرق فارس کاوش نشده، بنابراین تمیز دادن فرهنگ‌های مختلف، با توجه به محلی بودن سفال‌های آن، بسیار دشوار است. هیچ‌گونه سفال بانثی شاخص، مانند ساغره‌های بلند با آمیزه کاه و سینی‌های بانثی، از شرق فارس شناسایی نشده است. بنابراین، به نظر می‌رسد ارتباط مستقیم و دامنه‌داری میان حوضه رود کر و شرق فارس در این دوره وجود نداشته است. سه گونه سفال در منطقه شرق فارس وجود دارد که به نظر می‌رسد مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم پ. م است:

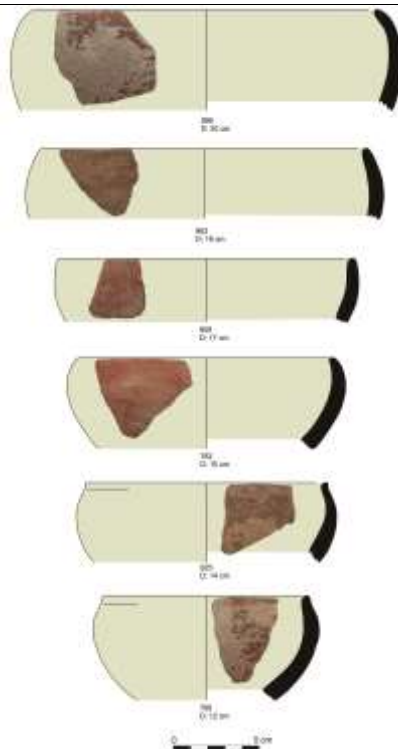
- گونه اول، سفال‌های «ضحاک» است که از نوع سفال‌های نخودی و قرمز با پوشش گلی قهوه‌ای با آمیزه شن و کاه است. مغز این گونه سفال در بسیاری از موارد بصورت اکسیده است. نام این گونه برگرفته از نام «تُل ضحاک» در دشت فسا است (نگ. ک. به تصویر ۶).
- گونه دوم، سفال‌های نوع «جوزجان» است که مهم‌ترین گونه آن خمره‌های نخودی - سفید با آمیزه شن زیاد است. نام این گونه برگرفته از نام روستایی در دشت داراب است که محوطه‌ای با سفال‌های مذکور در نزدیکی آن واقع شده است.
- گونه سوم، سفال‌های نوع «رودبال» است که شامل سفال‌های نخودی و قرمز با آمیزه شن زیاد و گاهی با پوشش گلی است. یکی از سفال‌های این گونه، سفال نخودی با آمیزه شن زیاد و منقوش است که فقط دو قطعه از آن به دست آمده است. یکی از محوطه شاخصی که این نوع سفال از آن شناسایی شده بود در نزدیکی رودخانه رودبال در دشت داراب قرار داشت که به همین دلیل نام رودبال برای آن انتخاب شد.

۵-۳. فرهنگ نیمه هزاره سوم پ. م / گلیان

وضعیت فرهنگی شرق فارس در نیمه هزاره سوم پ. م تا حدودی متفاوت از حوضه رود کر است. در این برهه زمانی، در یکی از گورستان‌های دشت فسا یک سنت سفالی خاصی شناسایی شده که از لحاظ شکل، بافت و تزیینات، با سفال‌های دوره پیشین کاملاً متمایز است. گورهای این گورستان که ابتدا توسط توللی کاوش شد، با خمره‌های زیادی از نوع ساده و لوله‌دار منقوش همراه بود (توللی، ۱۳۳۸). این سنت سفالی با توجه به شناسایی آن در کنار روستای جلیان/ گلیان به عنوان سفال «جلیان» معرفی شد (نک. به تصویر ۶). در بررسی میکروشیجی یک فرهنگ نوسنگی با سفال هم در شرق فارس، به نام جلیان معرفی شده است. برای اینکه نام این دو فرهنگ با هم اشتباه گرفته نشود، نام فرهنگ نیمه هزاره سوم پ. م در اینجا با عنوان محلی، «گلیان» معرفی می‌شود. سفال‌های گلیان بطور کلی دست‌ساز با خمیره قهوه‌ای روشن و پوشش گلی رقیق نخودی، قهوه‌ای روشن و تیره است (نک. Miroshedji, 1974: 19-64). البته در میان آن‌ها سفال‌های قرمز نیز قابل مشاهده است که این نوع بیشتر دارای نقوش طنابی برجسته است. نقوش ایجاد شده بر روی سفال‌های گلیان به رنگ قهوه‌ای تیره و مشکی است که در برخی از موارد فقط شانه ظرف و گاهی تمامی بخش ظرف را شامل می‌شود. نقوش بیشتر از نوع هندسی و نقوش موضوعی مانند صحنه‌های شکار است.

۵-۴. فرهنگ نیمه دوم هزاره سوم پ. م / کفتری

به نظر می‌رسد ارتباط فرهنگی حوزه شرق فارس با حوضه رود کر که از هزاره چهارم پ. م محدود شده بود، در دوره کفتری دوباره برقرار می‌شود. سفال‌های شناسایی شده از این دوره در شرق فارس، بیشتر شامل سفال‌های نخودی با آمیزه شن زیاد و پوشش گلی غلیظ قرمز صیقلی است (تصویر ۴). سفال‌های نخودی منقوش به ندرت شناسایی شده است. تنها محوطه کاوش شده از دوره کفتری در شرق فارس، تپه وکیل آباد است. با این حال، با توجه به وسعت اندک کاوش، چشم انداز روشن و کاملی نمی‌توان از این فرهنگ در این حوضه ارائه داد. هیچ‌گونه سفال نخودی ظریف منقوش کفتری، به‌ویژه با نقوش پرنده، از این محوطه و دیگر محوطه‌های شرق فارس، شناسایی نشد.



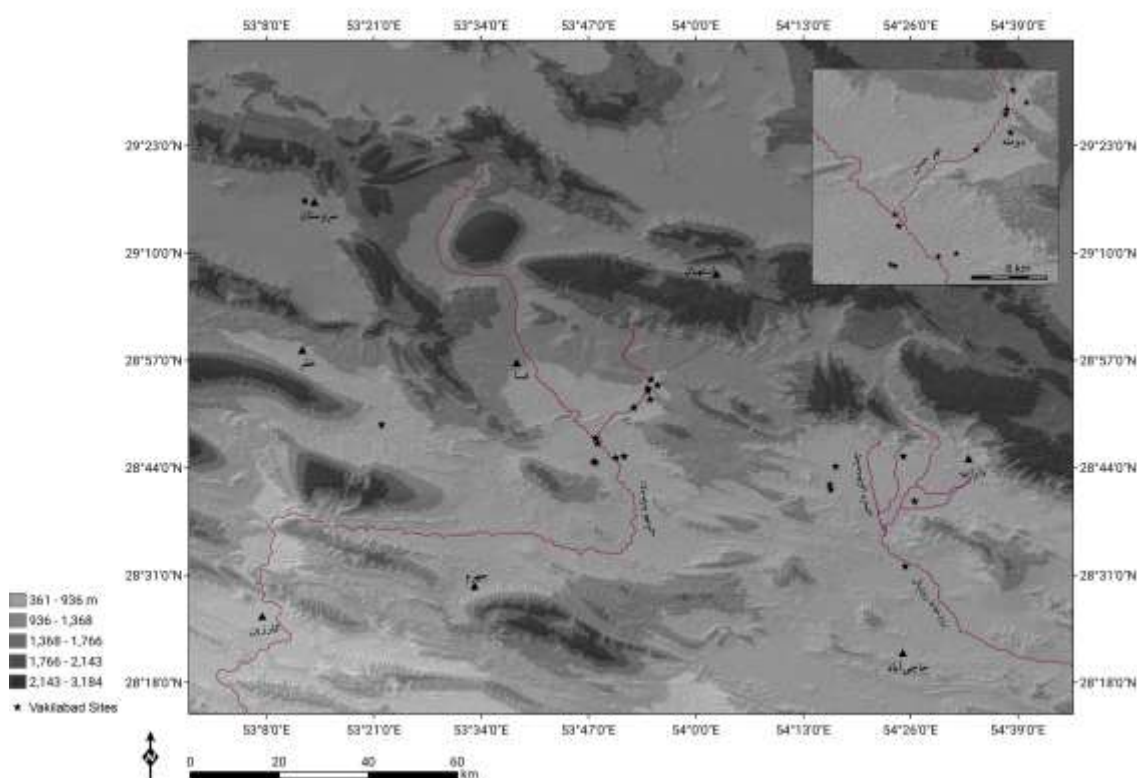
تصویر ۴. طرح سفال‌های نخودی با پوشش گلی قرمز صیقلی کفتری

۶. تحولات فرهنگی و الگوهای استقراری شرق فارس در هزاره‌های چهارم و سوم پ. م

قدیم‌ترین فرهنگ‌های نوسنگی با سفال شرق فارس توسط میروشیجی به عنوان «جلیان» و «بیزدان» معرفی شده که گونه‌های سفالی آن‌ها به ترتیب از دره‌های فسا و داراب شناسایی شده است. سفال‌های نوع جلیان (سفال‌های قرمز براق منقوش) از ۱۱ محوطه و بیزدان (سفال‌های نخودی صیقلی منقوش) از ۲ محوطه به‌دست آمده است. فرهنگ‌های جلیان و بیزدان که فرهنگ‌های محلی هستند، به نظر می‌رسد هم‌زمان با دوره موشکی و شاید جری در حوضه رود کر است. استقرارهای نوسنگی منطقه بیشتر در کنار رودخانه‌ها و چشمه‌ها واقع شده و موقعیت آن‌ها به گونه‌ای است که به راحتی هم به دشت و هم به کوهپایه‌ها دسترسی داشته‌اند. بیشترین شمار استقرارهای پیش از تاریخ شرق فارس مربوط به دوره بکون با ۷۱ محوطه است. از این تعداد، ۴۳ محوطه در فسا و ۲۸ محوطه در داراب واقع شده است. این افزایش شمار استقرارها، نشان می‌دهد که جمعیت این حوضه در دوره مس‌سنگی بطور ناگهانی افزایش یافته است. به نظر می‌رسد در دوره بکون برای نخستین بار ارتباط گسترده‌ای میان شرق فارس و حوضه رود کر برقرار می‌شود. استقرارهای بکون نیز مانند دوره نوسنگی بیشتر در حاشیه رودخانه قرار دارد که احتمالاً با ایجاد بندهایی آب رودخانه را کنترل کرده و برای آبیاری زمین‌های کشاورزی استفاده می‌شده است. فقط در دوره بکون جدید است که استقرارهایی در حاشیه دشت شکل می‌گیرد که این الگو شاید بیان‌گر تحولی در شیوه معیشت و روی آوردن بخشی از جامعه به اقتصاد معیشتی مبتنی بر دام‌پروری باشد.

پس از دوره بکون، شرق فارس یک روند فرهنگی کمابیش متمایزی را تجربه می‌کند. سفال‌های شاخص قرمز لپویی که در حوضه رود کر و دره‌های دیگر شناسایی شده، در دره‌های شرق فارس به‌دست نیامده است.

در مقابل یک گونه سفالی جدید ظهور می‌کند که هر چند از لحاظ شکل شبیه سفال‌های لپویی است، اما از نظر تزیینات و شیوه پرداخت تا حدودی متفاوت است. این گونه سفال که به عنوان «وکیل‌آباد» معرفی شده از ۲۰ محوطه در شرق فارس شناسایی شده است (تصویر ۵). البته قابل ذکر است، از ۱۰ محوطه فقط یک یا دو قطعه سفال وکیل‌آباد شناسایی شده که با اطمینان نمی‌توان آن‌ها را به دوره وکیل‌آباد نسبت داد. با این حال، سفال وکیل‌آباد از پراکنش زیادی برخوردار بوده و از دره‌های جنوبی مانند لامرد (سرخوش، ۱۳۹۶)، دره‌های جنوب شرق مانند بردسیر (حشمدار، گفتگوی خصوصی) نیز شناسایی شده است. در یکی از محوطه‌های دشت فسا که به مدت کوتاه توسط علی اسدی (۱۳۸۹) کاوش شده، آثار یک کف آهکی پخته شده و در بررسی سطحی مقدار زیادی سفال‌های دور ریز و جوش کوره به‌دست آمد. این ویژگی‌ها و موقعیت این محوطه در دامنه کوه، نشان می‌دهد که یک مرکز فعال تولید سفال در دوره وکیل‌آباد بوده است. به نظر می‌رسد، در این دوره یک نظام مدیریتی و یک مرکزی وجود داشته که سفال‌ها را در سطح منطقه و فرامنطقه توزیع می‌کرده است. محل احتمالی این مرکز، تپه وکیل‌آباد در جنوب دشت فسا با ۳ هکتار است^۴. کاوش انجام شده در این تپه محدود بوده، اما کاوش‌های استین‌بیان‌گر ساختارهای معماری خشتی است که شاید متعلق به گروهی باشد که این نظام توزیع سفال را کنترل می‌کرده است.

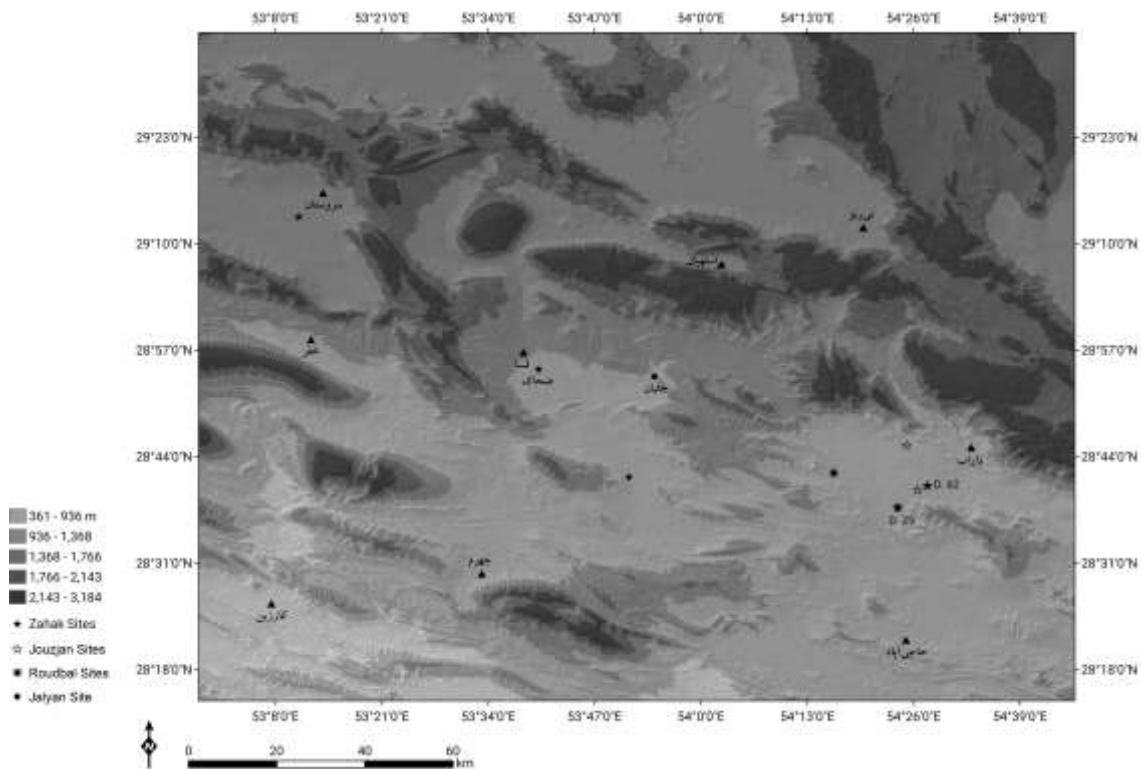


تصویر ۵. نقشه پراکنش مکانی استقرارهای وکیل‌آباد در شرق فارس

همان‌طور که مشاهده شد، استقرارهای دوره وکیل‌آباد/لپویی در دشت فسا نسبت به دوره بکون کاهش شدیدی را نشان می‌دهد. سامنر معتقد است که در پایان دوره بکون و آغاز دوره لپویی در حوضه رود کر، یک

بحران کشاورزی با شور شدن زمین‌ها اتفاق افتاده و شیوه معیشت به دام‌پروری بر پایه کوچ‌روی تغییر یافته است (Sumner, 1988: 23-41). شاید چنین بحرانی در زمین‌های محدود کشاورزی حوزه شرق فارس نیز اتفاق افتاده و یک زندگی مبتنی بر دام‌پروری در این منطقه در کنار کشاورزی محدود شکل گرفته است. با این حال، استقرارهای بزرگی مانند وکیل‌آباد در حاشیه رودخانه واقع شده که ساکنان آن می‌توانستند با کنترل آب رودخانه، آب را از طریق کانال‌های فرعی به مزارع انتقال دهند.

وضعیت فرهنگی شرق فارس پس از دوره وکیل‌آباد تا حدود زیادی مبهم است. تا کنون سفال‌های شاخص بانسی، مانند ساغرهای بلند با آمیزه گاه و سینی‌های بانسی، از شرق فارس شناسایی نشده، اما سفال‌های مشابه آن از سه محوطه به نام‌های ضحاک، جوزجان و رودبال به دست آمده است. در میان این گونه‌ها، بیشترین پراکنش را سفال‌های نوع ضحاک داشته که از فسا، داراب و سروستان شناسایی شده و سفال‌های نوع جوزجان و رودبال بطور محدود تنها از دشت داراب به دست آمده است (تصویر ۶). تا کنون هیچ محوطه‌ای که فرهنگ‌های نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم پ. م را در خود داشته باشد، در شرق فارس کاوش نشده است. بنابراین، بحث در مورد تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی این دوره مشکل به نظر می‌رسد. با این حال، کاهش شدید استقرارها نشان می‌دهد که شیوه معیشت تحول اساسی یافته و احتمالاً یک زندگی مبتنی بر دام‌پروری در منطقه رواج یافته است. به نظر می‌رسد تل ضحاک یک مرکز مهم در طول این دوران بوده که می‌توانسته نقش کلیدی در تمامی فرایندهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشته باشد. استقرارهای این دوره همچنان در نزدیکی رودخانه قرار داشته، اما به کوه‌پایه‌های اطراف و احتمالاً چشمه‌ها نیز دسترسی آسان داشته‌اند.

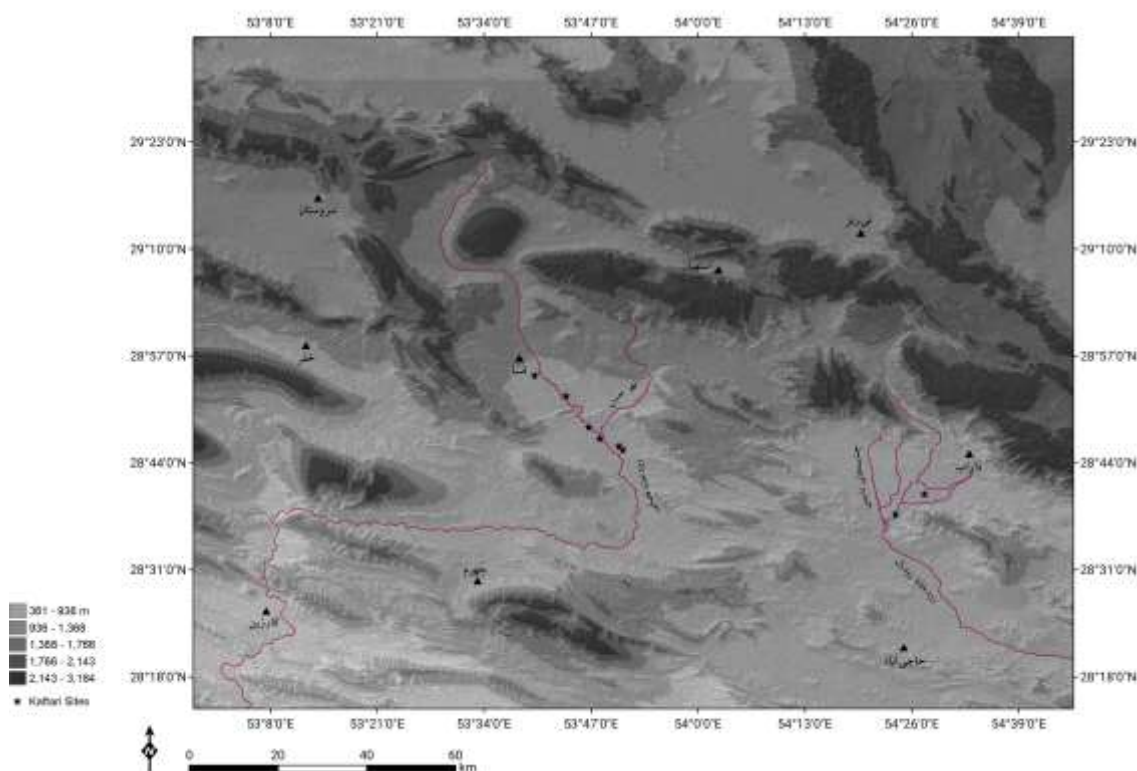


تصویر ۶. نقشه پراکنش مکانی محوطه‌های ضحاک، جوزجان و رودبال (محوطه ۶۲ D. هم دارای استقرار ضحاک و هم جوزجان، محوطه ۲۹ D. هم دارای استقرار رودبال و هم ضحاک)

نیمه دوم هزاره سوم در حوضه رود که به عنوان دوره انتقالی به دوره کفتری در نظر گرفته شده، از کارگاه H5 در میان شناسایی شده است (Miller and Sumner, 2004: 77-89). سامنر معتقد است کاهش جمعیت یکجانشین که در اواخر دوره بانس جدید رخ داده بود، تا دوره کفتری ادامه یافته است. از نظر سامنر یک زندگی مبتنی بر کوچ‌روی در این بازه زمانی در فارس وجود داشته است (Sumner, 2003: 54-55). به نظر می‌رسد در این دوره ملیان و چند محوطه دیگر در فارس با جمعیت اندک یکجانشین اشغال شده بود و دارای سنت‌های سفالی خاص بودند که در نهایت منجر به ظهور سبک شاخص سفال کفتری شد که از ملیان و ۷۳ محوطه دیگر در حوضه رود کر شناسایی شد (Sumner, 2003: 54-55). در شرق فارس، تنها یک گورستان مربوط به اواسط هزاره سوم پ. م شناسایی و کاوش شده است. سفال‌های این گورستان که به عنوان گلیان معرفی شده، شباهت زیادی با سفال‌های شوش IV دارد. به نظر می‌رسد این گونه سفالی متعلق به گروهی بوده که با سنت سفالی شوشان آشنا بوده است. شاید این سنت سفالی متعلق به قومی بوده که از دشت‌های پست شوشان وارد دشت فسا شده یا اینکه توسط کوچ‌روهای که به دشت پست شوشان کوچ می‌کرده‌اند، به این منطقه وارد شده است. به هر روی، به نظر می‌رسد استقرارهای زیادی از ۲۶۰۰ تا ۲۲۰۰ پ. م در شرق فارس وجود نداشته و شیوه معیشت هم‌چنان دام‌پروری بر پایه کوچ‌روی بوده است.

به نظر می‌رسد کاهش شمار استقرارها در شرق فارس که پس از دوره بکون آغاز شده بود تا هزاره اول پ. م ادامه داشته است. با این حال، ارتباط این حوزه با حوضه رود کر که پس از دوره بکون به شدت کاهش یافته

بود، در دوره کفتری باز برقرار می‌شود. سفال‌های کفتری در شرق فارس تنها از ۸ محوطه شناسایی شده است (تصویر ۷). سفال‌های کفتری شناسایی شده از این حوزه بیشتر شامل سفال‌های نخودی با آمیزه شن زیاد و پوشش گلی غلیظ قرمز صیقلی است و هیچ‌گونه سفال کفتری با نقش پرنده شناسایی نشد. این وضعیت نشان می‌دهد که احتمالاً ارتباط شرق و مرکز فارس در دوره‌های میانی و جدید کفتری کاهش یافته است. در حوضه رود کر، ۷۵ محوطه از دوره کفتری شناسایی شده که تنها ۱۱ تا از آن‌ها در دروه بانس هم دارای استقرار بوده است. از نظر سامنر نظام استقرار دوره کفتری چهار رتبه داشته که ملیان با ۱۳۰ هکتار وسعت در رأس آن قرار داشته است. این نظام شامل یک شهر (ملیان)، سه شهرک، هفت روستای بزرگ و بیش از ۶۰ روستای کوچک و پراکنده بوده است (نک. Summer 1989, 1990, 2003). این الگو در شرق فارس مشاهده نمی‌شود و استقرارهای کفتری شامل روستاهای کوچک با جمعیت کم است که در بخش‌های مختلف دشت پراکنده بوده‌اند. اگر فرض کنیم که در این دوره جمعیت دره‌های فسا و داراب کاهش نیافته است، بنابراین باید وجود یک جمعیت دام‌پرو کوچ‌رو در منطقه را مسلم بدانیم. با این حال، به نظر می‌رسد تل ضحاک و وکیل‌آباد نقش کلیدی در فرایندهای مختلف این دوره در منطقه داشته است.



تصویر ۷. پراکنش مکانی استقرارهای دوره کفتری در شرق فارس

۷. نتیجه‌گیری

مطالعات باستان‌شناختی در شرق فارس که شهرستان‌های امروزی فسا و داراب را شامل می‌شود، با کاوش‌های استین در سال ۱۹۳۴ آغاز شد. نخستین بررسی فشرده در این حوضه در سال‌های ۱۹۷۱-۷۲ م. توسط

میروشیجی انجام شد، اما مواد فرهنگی آن بصورت جزئی مورد مطالعه قرار نگرفت. به همین دلیل، فرهنگ‌های پیش از تاریخ شرق فارس ناشناخته و مبهم باقی مانده بود. برای آگاهی از تحولات فرهنگی این حوزه، ابتدا مواد فرهنگی بررسی میروشیجی که در موره نرنجستان شیراز قرار داشت، مورد مطالعه قرار گرفت و سپس تپه وکیل‌آباد در دشت فسا برای شناخت تحولات فرهنگی هزاره‌های چهارم و سوم پ. م کاوش شد. نتایج مطالعه مواد بررسی و کاوش، یک چارچوب مناسبی از پیش از تاریخ منطقه شرق فارس ارائه داد. الگوهای فرهنگی این منطقه تا دوره بکون کمابیش محلی بوده و استقراری نوسنگی آن که به عنوان جلیان و بیزدان معرفی شده در کنار رودخانه‌های فصلی و دائمی قرار دارند و موقعیت آن‌ها به گونه‌ای است که به چشمه‌ها نیز دسترسی آسان داشته‌اند. در دوره بکون استقراری چندین برابر شده و بیشتر بخش‌های دره‌های فسا و داراب اشغال می‌شود. الگوی استقرار دوره بکون نیز شبیه دوره نوسنگی بوده و محوطه‌ها در حاشیه رودخانه‌ها و چسبیده به آن‌ها قرار دارند. فقط در دوره بکون جدید است که تعدادی از استقرارها در حاشیه دست شکل می‌گیرند.

به نظر می‌رسد پس از دوره بکون شرق فارس یک روند فرهنگی متمایزی نسبت به دیگر دره‌های فارس طی می‌کند. در دره‌های فسا و داراب، سفال‌های قرمز براق لپویی شناسایی نشده و در عوض یک گونه سفال قرمز، نخودی و خاکستری ساده و منقوش به دست آمده که هر چند از نظر فرم شبیه سفال لپویی است، اما بافت و نقش سفال‌ها کاملاً متفاوت است. این سفال‌ها که به عنوان وکیل‌آباد معرفی شده از ۲۰ محوطه شناسایی شده که کاهشی زیادی را نسبت به دوره بکون نشان می‌دهد. سامنر کاهش استقرارهای دوره لپویی را نتیجه یک بحران کشاورزی با شور شدن زمین‌ها می‌داند. شاید این بحران در زمین‌های محدود کشاورزی شرق فارس نیز به وجود آمده و بخشی از جامعه به زندگی کوچ‌روی روی آورده‌اند. سفال‌های وکیل‌آباد از دره‌های جنوبی فارس و جنوب شرق ایران مانند بردسیر کرمان به دست آمده که بیان‌گر پراکنش وسیع این گونه سفال است. به نظر می‌رسد یک نظام مدیریتی این نظام توزیع را کنترل می‌کرده که مرکز آن در تپه وکیل‌آباد بوده است.

وضعیت فرهنگی شرق فارس در نیمه دوم هزاره چهارم و نیمه اول هزاره سوم تا حدود زیادی مبهم است. در هیچ یک از محوطه‌ها سفال‌های شاخص بانسی، مانند ساغرهای بلند با آمیزه کاه و سینی‌های بانسی، شناسایی نشده است. با این حال، در چند محوطه شرق فارس چندین گونه سفالی به دست آمده که از لحاظ بافت قابل مقایسه با سفال‌های بانس است. این نوع سفال‌ها در دره فسا به عنوان ضحاک و در دره داراب به عنوان جوزجان و رودبال معرفی شده است. در این دوره شمار استقرارها به شدت کاهش می‌یابد که شاید مانند حوضه رود کر بیان‌گر یک زندگی مبتنی بر کوچ‌روی باشد. با این حال، به نظر می‌رسد تل ضحاک در دشت فسا نقش کلیدی در این دوران در فرایندهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشته است. تنها استقرار شناسایی شده از نیمه هزاره سوم پ. م گورستان گلیان است. سفال‌های این گورستان که هیچ پیش زمینه‌ای در شرق فارس نداشت، بیشتر شبیه سفال‌های شوش IV است. سفال‌های گلیان فقط از یک محوطه به دست آمده است. احتمالاً این نوع سفال‌ها متعلق به قومی بوده که با سفال‌های شوشان آشنا بوده است. شاید این قوم از دشت شوشان وارد این حوزه شده یا اینکه این سنت سفالی توسط کوچ‌روهایی که به دشت شوشان کوچ می‌کرده‌اند، به این حوزه وارد شده است. در نیمه دوم هزاره سوم باز ارتباط شرق فارس با حوضه رود کر برقرار می‌شود. سفال‌های شناسایی شده از این دوره در شرق فارس بیشتر شامل سفال‌های نخودی با پوشش گلی غلیظ قرمز صیقلی

است. در هیچ یک از محوطه‌های شرق فارس سفال نخودی کفتری با نقوش پرنده شناسایی نشد. بنابراین، شاید این ارتباط در دوره‌های جدیدتر کفتری کاهش یافته است.

به نظر می‌رسد در شرق فارس، پس از دوره بکون و یا شاید اواخر این دوره بخشی از جامعه به زندگی کوچ‌روی مبتنی بر دام‌پروری روی آورده که این نظام تا دوران کنونی نیز ادامه دارد. تا دوره بکون ارتباط قوی میان حوضه رود کر و شرق فارس برقرار بوده، اما در دوره‌های بعد این ارتباط کم شده و در دوره بانس کم‌رنگ‌تر می‌شود. با این حال، شرق فارس در دوره وکیل‌آباد از پویایی زیادی برخوردار بوده و تعامل زیادی با دشت‌ها هم‌جوار داشته است، اما در دوره‌های سپسین این حوزه یک منطقه حاشیه‌ای با فرهنگ‌های محلی بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۲ محوطه‌های فیلکا در کویت و قلات در بحرین هر دو منسوب به دیلمون است (Petrie et al. 2005: 70).
۳ بکون یا بکان، نام محلی دو تپ پیش از تاریخی در نزدیکی تخت جمشید است که وندن‌برگ در دوره‌بندی خود، نام آن‌ها را روی فرهنگ هزاره پنجم پ. م فارس گذاشت. شوربختانه، این نام بعدها به غلط به عنوان «بکون» در ادبیات باستان‌شناسی ایران ترجمه شد.

۴ البته تپه وکیل‌آباد بر روی تپه ماهور شکل گرفته و به همین خاطر وسعت تپه بیانگر وسعت استقرار نیست. در باختر تپه مرکزی یک تپه کوتاه دیگر وجود دارد که به نظر می‌رسد در ارتباط با تپه مرکزی بوده است. اگر این تپه نیز بخشی از محوطه بوده وسعت استقرار به حدود ۵ هکتار می‌رسد.

منابع

- اسدی، علی (۱۳۸۸)، بررسی باستان‌شناختی شهرستان فسا، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری فارس (منتشر نشده).
- اسدی، علی، (۱۳۸۹)، گزارش باستان‌شناختی کاوش محوطه دومنه، فسا، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری فارس (منتشر نشده).
- توللی، فریدون (۱۳۳۸)، شهرستان باستانی فسا و کاوش‌هایی که اداره کل باستان‌شناسی در آن انجام داده است، نشریه باستان‌شناسی، شماره ۱ و ۲، صص: ۶۲-۴۸.
- سرخوش، احمد (۱۳۹۶)، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم محوطه پیش از تاریخی تُمب بحره در فارس جنوبی، گزارش‌های چهاردهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران.
- منصوری، مجید (۱۳۹۰)، الگوهای استقرار دشت فسا از دوره نوسنگی تا دوره عیلام، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، گروه باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- منصوری، مجید (۱۳۹۷)، بررسی تحولات فرهنگی شرق فارس در هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد، رساله دکتری، دانشگاه تهران، گروه باستان‌شناسی (منتشر نشده).

Alden, J., 1979. *Regional Economic Organization in Banesh Period, Iran, unpublished Ph.D. Dissertation, Department of Anthropology, University of Michigan, An arbor.*

Alden, J., 2013. *The Kur River Basin in the Proto-Elamite era—surface survey, settlements pattern and the appearance of the full-time transhumant pastoral nomadism, in Petrie, Cameron (ed), Ancient Iran and its Neighbours, Local Developments and Long-range Interactions in the Fourth*

- Millennium BC, *The British Institute of Persian Studies, Archeological Monographs Series III*: 207-232.
- Alden, J., 2003. *Excavations at Tal-e Kureh*, in Sumner, W. M. (ed.), *Early Urban Life in the Land of Anshan: Excavation at Tal-e Malyan in the highland of Iran*, *Malyan Excavation Reports III*, *University Museum Monograph 113*, *University of Pennsylvania Museum of Archaeology and Anthropology, Pennsylvania*, Appendix D: 181-188.
- Carter, R., 2002. *UNAR 2 and its ceramics: a unique Umm an-Nar period collective grave from Ra's al-Khaimah*, *Bulletin of the Society for Arabian Studies* 7: 5-14.
- Carter, R., 2003. *Restructuring Bronze Age Trade: Bahrain, Southeast Arabia and the Copper Question*, in H. Crawford (ed.), *The Archaeology of Bahrain: The British Contribution*, *BAR International Series 1189*, *Archaeopress, Oxford*: 31-42.
- Goff, C., 1963. *Excavation at Tall-i-Nokhodi, Iran 1*: 43-70.
- Goff, C., 1964. "Excavation at Tall-i-Nokhodi", *Iran* 2: 41-52.
- Langsdorff, A and McCown, D., 1942. *Tall-i-Bakun A: Season of 1932*, *Oriental Institute Publications, LIX*. *University of Chicago Press, Chicago*.
- Miller, Naomi F. and Sumner, William M. 2004., *The Banesh-Kaftari interface: the view from Operation H5*, *Malyan (Corrected version)*, *Iran* 42: 77-89.
- Miroschedji, P., 1972. "Prospection archéologiques dans les vallées de Fasa et de Darab", *Proceedings of the 1st Annual Symposium of Archaeological Research in Iran*, *Teheran*, *Ministry of Culture and Arts*.
- Miroschedji, P., 1974., *Tépé Jalyan, une nécropole du IIIe millénaire av. J.-c. au Fars oriental (Iran)*, *Arts Asiatiques* 30: 19-64.
- Nickerson, J. Jr., 1983. *Intra-site Variability During the Kaftari Period at Tal-e Malyan (Anshan)*, *Iran*, unpublished Ph.D. Dissertation, *Ohio State University, Columbus, Ohio*.
- Petrie A., C.; Asgari Chaverdi, A. and Seyedin, M., 2005. *From Anshan to Dilmun and Magan: The Spatial and Temporal Distribution of Kaftari and Kaftari-Related Ceramic Vessels*, *Iran* 43: 49-83.
- Petrie, C., *Iran and its neighbours: the state of play*, in Petrie, Cameron (ed), *Ancient Iran and its Neighbours, Local Developments and Long-range Interactions in the Fourth Millennium BC*, *The British Institute of Persian Studies, Archeological Monographs Series III*: 171-194.
- Petrie, C. A.; Sardari, A.; Ballanyne, R.; Berberian, M.; Lancelotti, C.; Mashkour, M.; McCall, B.; Potts, D.; Weeks, L., 2013. *Mamasani in the fourth millennium BC*, in Petrie, Cameron (ed), *Ancient Iran and its Neighbours, Local Developments and Long-range Interactions in the Fourth Millennium BC*, *The British Institute of Persian Studies, Archeological Monographs Series III*: 171-194.
- Pézard, M. 1914., *Mission a Bender-Bouchir: documents Archeologiques et Epigraphiques*, *Ministère de l'Instruction Publique et des Beaux-Arts, Paris*.
- Sardari, A. 2013., *Northern Fars in the fourth millennium BC: cultural developments during the Lapui phase*, in Petrie, Cameron (ed.), *Ancient Iran and its Neighbours, Local Developments and Long-range Interactions in the Fourth Millennium BC*, *The British Institute of Persian Studies, Archeological Monographs Series III*: 195-206.
- Stein, A., 1936. *An Archaeological Tour in Ancient Persis, Chapter 1 (From Shiraz to Jahrom)*, *Iraq* 3: 111-225.
- Sumner. W., n.d. *Settlement History of the Kur River Basin, Iran*, *An Archaeological Gazetteer*, unpublished MS, June 2009.
- Sumner. W., 1985. "The Proto-Elamite city wall at Tal-e Malyan", *Iran* 23: 153-61.
- Sumner. W., 1986. *Proto-Elamite Civilization in Fars*, in Finkbeiner, U. and Röllig, W. (eds), *Gamdat Nasr: Period of Regional Style? (eds)*, *Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderern Orients* 62, *Ludwig Reichert, Wiesbaden*: 199-211.
- Sumner. W., 1988. *Prelude to Proto-Elamite Anshan: The Lapui Phase*", *Iranica Antiqua* 23: 23-44.

Sumner, W., 1989. *Anshan in the Kaftari Phase: patterns of settlement and land use*, in Meyer, L. and Haerinck, E. (eds.), *Archaeologia Iranica et Orientalis: Miscellanea in Honorem Louis Vanden Berghe*, Peeters Presse, Gent: 135-61.

Sumner, W., 1990. "Full-Coverage Regional Archaeological Survey in the Near East: An Example from Iran", in Fish, S. K. and Kowalski, S. A. (eds.), *the Archaeology of regions: A case for Full-Coverage Survey*, Smithsonian Series in Archaeological Inquiry, Smithsonian Institution Press, Washington D.C.: 87-115.

Sumner, W., 2003. *Early Urban Life in the Land of Anshan: Excavations at Tal-e Malyan in the Highlands of Iran*, Malyan Excavation Reports, Vol. III, University of Pennsylvania Museum, Philadelphia.

Sumner, W., 1972a. *Cultural Development in the Kur River Basin, Iran. An Archaeological Analysis of Settlement Patterns*, Ph.D. Dissertation, Department of Anthropology University of Pennsylvania.

Sumner, W., 1972b. *Malyan, Iran 10*: 176-77.

Vanden Berghe, L., 1954. "Archaeologische Navorsingen in de omstreken van Perspolis", *Jaarbercht Ex Orente Lux 13*: 394 – 408.

Weeks, L.; Alizadeh, K.; Niakan, L.; Alamdari, K.; Zeidi, M.; Khosrozadeh, A., 2006. "Excavation at Tol-e Nurabad", in Potts, D. T. and Roustaei, K., *The Mamasani Archaeological Project Stage One: A report on the first two seasons of the ICAR–University of Sydney Joint Expedition to the Mamasani District, Fars Province, Iran*, Iranian Center for Archaeological Research, Tehran.